

متن پرسش

سلام علیکم: شهادت صدیقه کبری (س) و سالگرد شهادت شهیدان مقاومت رو تسلیت عرض می‌کنم. امشب به بهانه سالگرد حاج قاسم مد نظرم آمد دلنوشته ای بنویسم و خدمت او، ارادت خودم رو ابراز کنم و تا حد ممکن از مکنونات قلبم و حسی که نسبت به تاریخی که او طلایه دارش بود بگم و متن زیر رو نوشتم که نمی‌دانم چه حد این حس من را به حادثه تاریخی عروج او توانسته نشان بدهد اما ان شاء الله که موثر باشد: یکسال از هجرت سرخ آن مرد که تجلی ربیون بود و «فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله» وصفش بود می‌گذرد و امان از آن جمعه خونین. امان از بی قراری ما در مسیر وصال و انتظار یار که به سرخی خون روشن شد و قلوب را به خود آورد و متذکر عهد قدسی ساخت. و امان از آن جمعه خونین که مدام ندبه خوانان اما با شوری حماسی می‌خوانیدیم: «أَيُّنَ قَاصِمُ شَوْكَةِ الْمُعْتَدِينَ» این حال جمعه است که هر چه انسان راه قدس و افلاک را در پیش گیرد جمعه ها بیشتر خود را می یابد و اسرار عالم بر او هویدا می‌گردد چرا که جمعه روز به صحنه آمدن روح انسان و روح جهان یعنی آن موعود همواره قائم است و روز ارتباط غیب و شهودست و ما در فقدان آن سردار عزیز بیشتر این امر را در یافتیم. حاج قاسم و حاج ابومهدی و شهدای همراه شان، حجت هایی بودند که خداوند در دل عصر انقلاب اسلامی گشود تا بر ما هویدا کند این سنتش را و به ما بشناساند راز ملکوتی این نهضت را: «وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْخَوَارِجِ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا». آری! قاسم و ابومهدی همان اصحاب شمس تابان ولایت بودند که خداوند در فکرهايشان با آنان نجوا می‌کرد و تجلی می نمود و آنان نیز دریافتند رازی در عالم است و نفحاتی که باید خود را در معرض آن قرار داد. اما آن راز و نفحه چیست و چگونه بر آنان آشکار شد؟ اینجا کسی باید سخن بگوید و توصیف کند این امر را که خود تجلیات آن انوار الهی و نفحات قدسی را دیده و به صحنه آورده باشد و چه کس بهتر از آوینی که سیدالشهدای اهل قلم است توانست این اسرار و حکمت ها که هدف و گوهر حیات تمام شهیدان بود را برای ما توصیف و تبیین کند؟ آوینی می نوشت در عالم، رازی است که جز به بهای خون آشکار نگردد و حال شاید بتوان دریافت چرا این میزان حاج قاسم بی قرار بود و می‌نوشت «آه مرگ خونین من! زیبای من! کجایی؟ مشتاق دیدارتم.» ولی چرا این راز جز به بهای خون آشکار نمی‌شود و مگر این راز چقدر عظمت دارد که چنین طریق خونینی دارد؟ نقل است جمعی خدمت علامه طباطبایی (ره) می‌رسند و از ایشان می‌پرسند آن اسم اعظم بین اسماء الحسنی الهیه چیست و علامه می‌فرماید: «بهاء». چنانچه خداوند خون بهای حسین (ع) شد و او را ثارالله خطاب کرد و خداوند بهای هر انسانی است که به تعبیر حضرت روح الله (ره) آنچنان که در اسرار الصلوه نوشت، داغ و ذلت بندگی را بر

ناصیه خود بنشانند و جز اراده الهی چیزی نخواهد و عبدی بی اراده مقابل اراده و سنن حق تعالی گردد آنگاه است که صاحب خانه اجازه تصرف به انسان می‌دهد و قلب و چشم و عقل او را قدسی و وارد به باطن و ریشه های عالم می‌کند. آری بحق که «العبودیه جوهره کنها الربوبیه» و اگر حاج قاسم مظهر عبودیتی که به ربوبیت رسیده، نبود، چگونه به احدی الحسین رسید و هم با حیات و مجاهدتش حجابهای ولایت الهی که همان طواغیت و فرعون های عصر اند را مغلوب ساخت و جنگ های سی ساله شان را در طی سه سال به زمین زد و هم با شهادتش یوم الله پشت یوم الله دیگر خلق شد؟ اگر جز این نیست چرا او و همسنگراناش را گردان همیشه پیروز ثارالله می‌خوانند و مانند ستاره های درخشان بر آسمان دفاع مقدس می درخشند؟ او دریافت «زمین سراسر صحرای عرفات است که تو با خطاب اهبطوا بر این سیاره رنج فرود آمده ای» و با اخلاصش اثبات کرد «که نفس توجه به سوی جهتی خاص لازمه انصراف وجه از جهات دیگر است» و بحق او جز به وجه باقی حضرت حق به کدام وجه دیگر نظر و توجه داشت؟ الحق آن نمازها و قنوت هایش تجلی این بود که «نماز بلندترین فریادهاست و قامت ما به بلندای نمازست یعنی قدرت ما را باید در نمازمان جست». و عجیب است این سخنان از آوینی است که دو دهه پیش از سردار به مقتل عشق رفت و ولی سخنانش توصیف حال تمام شهدا ویژه خودش و حاج قاسم است. آری! راستی از همین رو بود که او گوش در عالم ملکوت داشت و دهان در عالم ملک و آنچه را از ملکوت باز می شنید باز گو می‌کرد و اگر این کشفی یقینی نبود چگونه سه بار قسم جلاله خورد که از مهمترین شئون عاقبت بخیری در ارتباط قلبی و عملی با ولی فقیه است و او را ستون خیمه ای می‌دانست که اگر آسیب ببیند، تمام حرم ها و حریم ها فرو می‌ریزد و اینجاست که هشدار قاطع در وصیت نامه اش می‌دهد که اگر عمل و سخن ما تضعیف گر ولایت فقیه باشد، مغضوب نبی اکرم (ص) و تمام شهدای این مسیریم. آری! جز آنکه متصل به ریشه های هستی است چنین حکمت های نغزی بر نمی آید... سردار قلوب ما، وارث شبها و روزهایی است که دوکوهه و اروند و هویزه، میزبان اصحاب خمینی بود و سجده های شبانگهان آن عباد الله الصالحین، واسطه اتصال ارض و سماء می‌گشت و او اگر در کنار اروند در جمع دوستان رزمنده اش چنان اشک می‌ریخت و از خداوند طلب می‌کرد به ایمان قلب شهدا و اسلام ما، شهادت را روزی مان گرداند، سخن ها در دل داشت و مکاشفه ها بر او گشوده شد. و راستی دوکوهه همچنان قصد نداری با ما سخن بگویی و مهر سکوت از لب برگشایی و رازهای خلقت که به بهای خونهایی مثل سردار تا ابد سرافراز ما آشکار می‌گردند را بازگویی؟ مکنونات خود را بگو و با من سخن بگو دوکوهه... آن عزیزی که حجت انقلاب و انقلابیگری مان شد، تاریخی را یافت که شهادت پایانش نیست بلکه آغاز و تولدی دیگرست در جهانی فراتر از آنکه عقل زمینی به آن راه یابد و او نیز از همان بچه های قرن چهاردهمی بود که کره زمین سالهاست انتظار آنان را می‌کشد تا بر خاک این سیاره مبتلا، قدم نهاده و عصر جاهلیت و بی خبری ثانی را به پایان برسانند. و او بر ما این راز آشکار می‌کرد که بگذار دشمنان پر هیمنه دل به انواع توطئه هایشان دل خوش کنند و انسانهایی نیز به آیین زنگار گرفته فطرت شان

توجه نکنند؛ ما را چه باک که در پرتو الطاف توحیدی، مشق تمدن سازی می‌کنیم تا در رکاب آن امام منصور من اهل بیت محمد (ص) سرفراز گردیم. و چه کس را باور این بود که مستضعفان و ابوذرهای به ربه تبعید شده تاریخ، قد علم کنند و ندای «تقوموا لله مثنی و فردی» سر دهند و انسداد تاریخی جاهلیت مدرن را بشکنند و موازنه جهانی را تغییر دهند و دهکده و فرهنگ واحد جهانی را با اختلال مواجه سازند. دنیا، وارونه است و متفرعنان و طواغیت و آنانکه عقل شان راهی به مراتب قدس ندارد، بر آن حاکمیت دارند، اما چه غم که صالحین و مستضعفین وارث زمین خواهند بود و طلیعه آن از هم‌اکنون در انقلاب اسلامی ایران ظهور یافته است. هر چند غم خواریم و نگران و غصب ناک که در مهد انقلابی که سلیمانی پرورست، هنوز هستند آنان که در سیطره عهد طاغوت اند و سعی دارند با اتصال به مصادر و مناصب، روح عافیت طلب و قدرت طلب شان را خشنود سازند یا گشودگی و روشن بینی در راستای تداوم این نهضت ندارند یا حتی امور زمینی را منفک از امور قدسی و ملکوتی می‌دانند حال آنکه تاریخ آینده، تاریخ سلیمانی هاست؛ تاریخ آنان که اهل دسته بندیها و خطوط فرعی و غیر اصیل و شعارهای انحرافی و عقول غیر قدسی نیستند بلکه اهل خط امام (ره) اند نه یک کلمه بیشتر و نه کمتر. و حال خاتمه کلام درباره حاج قاسم این امت، باز هم از سید شهیدان اهل قلم باشد که نوشت: « هزارها سال از هبوط آدم بر سیاره‌ی زمین گذشته است و هنوز نبرد فی ما بین حق و باطل بر پهنه خاک جریان دارد، اگرچه دیگر دیری است که شب دیجور ظلم از نیمه گذشته است و فجر اول سر رسیده و صبح نزدیک است. این بندگان مخلص خدا طلیعه‌دار نورند و با دست آنان است که صبح شکافته می‌شود و تاریخ به عاقبت کار خویش نزدیک می‌گردد. »

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آری! با حاج قاسم معلوم شد مکتب حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» چه توانایی‌هایی در خود نهفته دارد و در حقانیت این مکتب همین بس که چنین افرادی را می‌تواند بی‌پرواند که این چنین در تاریخ خود حاضر می‌شوند و متوجه‌ی افق‌هایی می‌گردند که به تمام معنا، معنای زندگی را و معنای حقیقت را می‌توانند درک کنند.

این نکته‌ی بسیار مهمی است که وقتی انسان نداند آرمان حقیقی‌اش چه باید باشد، سرگردان اهداف تهی می‌شود و عملاً خود را در امور پراکنده، پراکنده می‌کند و برای نجات از این پراکندگی شخصیت، حضرت احدیت جان و قلب انسان را به سوی خود جلب می‌کند، تا انسان از پراکندگی شخصیت نجات یابد و به خود آید. به خود آمدن، همان احیاء و زنده شدن قلب است. زیرا در آن صورت توجه جان انسان به حقیقت یگانه‌ی عالم می‌افتد و احساس زنده بودن قلب، در خود انسان پیش می‌آید و در این حال چشم انداز و میدان دید انسان تنها حقیقت خواهد شد و هر جا آن را بیابد می‌شناسد.

مهم آن جا است که هر کدام سعی کنیم تکلیف‌مان را نسبت به حقیقت بدانیم و دائم به این فکر باشیم

که خودمان حجاب حقیقت نباشیم تا از تجلیات انوار الهی که ما را متوجه چشم اندازی می‌کند که در پیش روست، استفاده کنیم و افق عالم را صبح طلوع حقیقت در نظر بگیریم و هم‌اکنون از آن بهره‌مند شویم. در آن صورت خدا را در تاریخ‌های مختلف و در مناظر مختلف نظاره خواهیم کرد.

فهم شأن خدا در هستی به این معنا است که انسان به اقتضای ذاتش که وجودی است گشوده، می‌تواند تجلیات انوار الهی را در خود احساس کند و با همه‌ی موجودات که بهره‌ای از وجود دارند رابطه برقرار کند و آن‌ها را بفهمد و نسبت به وجود آن‌ها فکر کند و با موجودات گفتگو نماید. در این حالت است که انسان می‌یابد چگونه تشییع‌کنندگان سردار، مظهر انوار الهی بودند.

ما انسان‌ها هر بار حین رو برو شدن با یک رخداد تاریخی و یا انسانی بزرگ، چیزی متفاوت را می‌فهمیم. تعدد دلالت‌ها هر بار یک تعدد تاریخی است. این تعدد از این‌جا ناشی می‌شود که هر بار به گونه‌ای متفاوت از سوی تجلیات الهی مورد خطاب قرار می‌گیریم و این است که باید بدانیم از حاج قاسم سخن‌گفتن تمام‌شدنی نیست. هرچند سخن بس بسیار است و هر اندازه از حاج قاسم سخن بگوییم، از خود گمگشته‌ی خود بیشتر سراغ گرفته‌ایم. موفق باشید